

CLASH OF THE TITANS

دعوی خدایان

علی قهرمانی

به بهانه پخش فیلم نبرد تایتان‌ها در نوروز ۹۰ از رسانه ملی

شاهزاده سرزمین المپوس، نابود کردن کراکن و تبعید هادس به اعماق زمین به کمک شمشیر زئوس و شمشیر غضب او که در قالب رعد و برقی است خدایی، بقا و توانمندی زئوس را به او برمی گرداند و به مردم هم شادمانی و صلح را هدیه می‌دهد.

۲

تحلیل محتوایی فیلم

این فیلم از نظر معناگرایی در راستای فیلم‌هایی چون «لژیون» (legion) و «گابریل» (Gabriel) است.

در این نوع از فیلم‌ها، به نوعی جبهه‌گیری و صف‌آرایی بشر را در برابر خدا و موجودی به نام خالق بشر و عالم بشریت شاهدیم. گرچه محتوای هیچ‌یک از این سه یکی نیست، اما همه در یک راستا بوده و به نوعی حلقه‌های یک زنجیراند. مسیری که در «گابریل» با توهین به فرشتگان مقرب خدا و اعلام جنگ فرشتگان با خدا آغاز شد، در «لژیون» به اوج خود می‌رسد و مایکل یا همان میکائیل که در فیلم گابریل جای شیطان را گرفته بود و فساد و پلیدی از جانب او بود در فیلم لژیون در برابر صف فرشتگان نازل کننده عذاب و برپا کنندگان رستاخیز می‌ایستد تا از تولد کودک نامشروع یک پیش خدمت ساده به نام چارلی که به همراه جمعی در یک فروشگاه میان راه به نام آبشار بهشت گیر افتاده‌اند، حمایت کند و نسل بشر را از خطر انقراض و آغاز رستاخیز که شروع حکومت و ابتدای سلطنت خداست، بگیرد. در این فیلم دیگر اثری از خدای واحد و فرشتگان نیست. خدای واحد در فیلم جای خود را به خدایان خرد و ستیزه‌جویی داده که برای به دست‌گیری قدرت مطلق و خدایی کائنات هر لحظه در نبرد و کشتار مردمان به سر می‌برند.

فیلم سینمایی «نبرد تایتان‌ها» نوروز امسال در حالی از رسانه ملی پخش شد که این فیلم با هدف‌گذاری علیه باورهای مسلمانان ساخته شده و در لایه‌های زیرین خود چهره‌ای پلید از منجی آخرالزمان ارائه می‌دهد و در حقیقت بر اساس باورهای اسطوره‌ای یونان است.

گرچه شکل داستان و روند فیلم همان گونه که در اساطیر یونان آمده رقم نمی‌خورد، اما موضوع فیلم خدایان «المپ» و دعوی قدیمی قدرت، میان خدایان نسل دوم یونان یا همان «المپ‌نشینان» است.

۱

خلاصه فیلم

داستان فیلم در دورانی رقم می‌خورد که انسان‌ها با خدایان زندگی می‌کنند! خدایانی که در فیلم از آن‌ها یاد می‌شود فقط خدایان یونانی‌اند و بس. این فیلم از میان سه خدای معروف یونانی «زئوس، پوزیدون و هادس» به دعوی قدیمی میان زئوس و هادس اشاره دارد. زئوس سر برادرانش را کلاه گذاشته و خدایی آسمان را از آن خود کرده و در این میان سهم هادس قعر زمین و جهنم است. هادس که از این تقسیم‌بندی ناراحت و عصبی است در پی راهی برای قدرت یافتن بر کائنات است. قهرمان فیلم پسر نامشروع زئوس (پرسیوس) است که نیمی انسان و نیمی تایتان می‌باشد. پرسیوس به جنگ هادس و کراکن که مخلوق هادس است، می‌رود و با نجات دادن

آنچه در بسیاری از فیلم‌های مهم، استراتژیک و آخرالزمانی هالیوود به ویژه در سال‌های اخیر بیش از پیش به چشم می‌خورد، معرفی موعود و منجی به عنوان یک فرد عادی از درون جوامع غربی است که تنها ویژگی او تهور و ترس، باور به توانستن، ایمان به قدرت درون و کشف آن توسط ورزش‌ها و آئین‌های ورزشی - عرفانی شرق و ... است.

گاه هالیوود پستی را به نهایت می‌رساند و شخصیت منجی آخرالزمان را فردی معرفی می‌کند که نه تنها از افراد جامعه از نظر ویژگی‌های اخلاقی و انسانی بالاتر نیست، بلکه حتی در نهایت ذلت و خواری است و حتی ریشه و عامل تولد او هم مطابق هیچ دین و آئینی صحیح، قانونی و شرعی نیست.

«پرسیوس» که منجی فیلم و موجودی نیمه‌خداست، نه تنها به خاطر نسبیتی که با خدای آسمان دارد، معنوی و روحانی نیست بلکه فیلم تعمّد دارد تا او را فردی خشک، خشن و بی‌روح معرفی کند که از رابطه نامشروع زئوس با همسر یکی از پادشاهان زمینی متولد شده است!

این اولین فیلمی نیست که در آن تصریح به زنازادگی منجی می‌شود و یقیناً آخرین آن هم نخواهد بود. از جمله فیلم‌هایی که در آن منجی از راه نامشروع متولد می‌شود، می‌توان به فیلم «لژیون»، «۲۰۱۲» (Doomsday) و ... اشاره کرد. شاید علتی را بتوان برای این کار یافت و آن این که هالیوود با مخاطبانی در ارتباط است که به آئین مسیح معتقدند و عیسی بن مریم (ع) را مسیحای موعود و منجی آخرالزمان می‌دانند که قرار است از آسمان بازگردد، اما همین مسیحا در نگاه یهودیان لجوج جز دجالی بیش نبوده که خود را مسیحا نامید!

آنان که تحمل حضرت عیسی و آئینش را نداشتند، انگ رابطه نامشروع به مادر او زدند و فرزندش را که معجزه خدا و پیامبری «اولوا العزم» بود، کودکی نامشروع خواندند. این مسئله در بسیاری از فیلم‌ها به صورت نامحسوس و غیرمستقیم و گاه به صورت مستقیم و در قالبی هتاکانه، مانند فیلم آخرین وسوسه مسیح ساخته مارتین اسکورسیزی تکرار می‌شود و به مسیحیان جهان و به ویژه ایالات متحده کنایه زده می‌شود که «منجی‌ای که شما از آن دم می‌زنید، فردی است که از راه رابطه نامشروع پا به این دنیا نهاده است.»

این فیلم در این نوع از توهین به حضرت مسیح گوی سبقت را از فیلم‌های مشابه ربوده؛ زیرا در این فیلم تصریح به رابطه نامشروع یکی از خدایان یونان با زنی از انسان‌ها و تولد کودکی که منجی است و این کودک با آن که از خواندن دعا به درگاه خدای پدر بیزار است، اما در نهایت ملک او را از دست خداوندگار شیطانی و پستی چون هادس نجات می‌دهد و در سکانس پایانی فیلم زئوس به او می‌گوید «گرچه تو خدایی را نپذیرفتی و می‌خواهی در قالب انسان زندگی کنی، اما مردمان به خاطر فداکاری و ایثار تو و این که ایشان را از دست موجودی پلید مانند هادس نجات بخشیدی، خواهند پرستید.»

این‌ها که کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، یادآور مؤلفه‌های مسیحی می‌شوند که صهیونیسم تلاش دارد وی را دجال معرفی کند.

چهل دقیقه از ابتدای فیلم می‌گذرد...

«پرسیوس» و دوستانش در تعقیب آکریسیوس هستند که اکنون آلت دست و ابزاری برای پیشبرد اهداف «هادس» شده است. از دل کوه و دشت به ورودی دروازه ادیان می‌رسند و ستون‌های به‌جا مانده از تخت جمشید را می‌بینند. وقتی کمی که جلوتر می‌روند، نشان «پرسپولیس» یا همان اسب دوسر که باید روی سرستون باشد روی زمین افتاده، صحنه، نشانه‌ها و نمادها به گونه‌ای است که بیانگر سرزمین ایران است. عقرب‌های غول‌آسایی هم که از خون ریخته‌شده «آکریسیوس» روی زمین به‌وجود آمده‌اند، شاید اشاره به اسطوره‌های ایرانی باشد. مطابق این افسانه‌ها وقتی اهریمن

در کالبد جوان ظاهر می‌شد، لباسی بر تن داشت که پر از عقرب بود. این که عقرب از دل خاک ایران می‌جوشد، شاید کنایه از اهریمنی‌بودن ایران از نگاه هالیوود باشد. البته این نکته فراتر از احتمال است و فیلم‌های بسیاری که ضد ایران در هالیوود ساخته می‌شود، نشان عداوت و کینه سرشار و همیشگی سردمداران این شهرک‌های صهیونیستی با ایران اسلامی است. نمونه این دشمنی‌ها را در فیلم‌هایی مانند «بدون دخترم هرگز!»، «سنگسار ثریا»، «کشتی گیر» و ... به وضوح می‌توان یافت.

از موارد دیگری که در این فیلم علیه ادیان موضع گرفته شده، جایی است که پرسپوس که از معبد آتنا و از نزد مدوسا زنده بازمی‌گردد، دوباره با آکریسیوس که توانسته بود از دست او بگریزد، روبرو می‌شود. قبل از این که پرسپوس بتواند کاری بکند، آکریسیوس شمشیر دوسری را که در دست دارد، در قلب آئو فرو می‌کند. با همین شمشیر دوسر شمشیر پرسپوس را از وسط دو نیم می‌کند.

استفاده از شمشیر دوسر در هیچ‌یک از فیلم‌های هالیوودی رایج نیست. تنها در یک فیلم هالیوودی که کارگردان آن یک مسلمان سنی‌مذهب به نام «مصطفی عقاد» است، این شمشیر به خدمت گرفته شده است و آن هم برای نشان دادن و به تصویر کشیدن شخصیت امیرمؤمنان (علیه السلام) در فیلم «محمد رسول الله ﷺ» هیچ تصویری از امیرمؤمنان نشان داده نمی‌شود و حتی بسیاری از مناصب امیرمؤمنان به زید پسرخوانده رسول خدا داده شده است. اما در جنگ احد وقتی می‌خواهد رشادت حضرت امیر را به تصویر بکشد، از مولای متقیان تنها به نشان دادن شمشیری دوسر بسنده می‌کند. این شمشیر که بیانگر ذوالفقار است، به جای داشتن دو لبه تیز که در واقع این‌گونه بوده، به شکل تحریفی نشان داده شده و دو سر جدا از هم دارد.

گرچه در واقع ذوالفقار به این شکلی که هالیوود ترسیم کرده، نیست اما وقتی تنها شکل عرضه‌شده است، این شمشیر نشان‌گر فردی است که آن را در دست دارد و گنجاندن چنین شمشیری در فیلم نبرد تایتان‌ها آن‌هم بعد از تخریب چهره ایران و ایران‌ستیزی چیزی جز اسلام‌ستیزی آن‌هم از نوع ستیز با اسلام جهادی و اسلام قیام و شهادت نیست.

آیا شخصیتی برتر و بالاتر از امیرمؤمنان در دفاع از اسلام یافت می‌شود؟ چرا غرّب نباید در تخریب ریشه اسلام جهاد و شهادت و سپاه‌نمایی آن نکوشد؟! مگر جز علی بن ابیطالب مقتدای دیگری برای اسلام قیام و انتظار وجود دارد؟ مقتدایی که تنها او شایسته است امیر مؤمنان خطاب شود و لاغیر!

